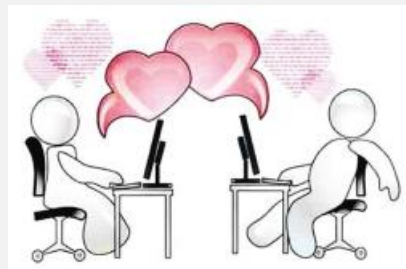


## عشق های اینترنتی

از خواستگاران که در فضای مجازی به من پیام داده بودند و قصد آشنایی بیشتر داشتند پسری توجه من را به خود جلب کرد و من نیز به قصد ازدواج و آشنایی بیشتر درخواست دوستی او را پذیرفتم.



از خواستگاران که در فضای مجازی به من پیام داده بودند و قصد آشنایی بیشتر داشتند پسری توجه من را به خود جلب کرد و من نیز به قصد ازدواج و آشنایی بیشتر درخواست دوستی او را پذیرفتم.

ابتدای جوانی وقتی هر خواستگاری برایم می آمد بهانه می گرفتم و جواب منفی به او می دادم تا این که خواستگارم کمتر شد و من هم سنم بالا رفت. خویشاوندان و دوستان نیز پشت سرم خیلی حرف می زدند. خواستم تا بیش از این سنم بالا نرفته، البته الان هم 35 ساله هستم و آن شور و شوق گذشته را ندارم. فکری به ذهنم رسید. گفتم شاید اینترنت و شبکه های اجتماعی بتواند هم سرگرم کند و هم این که گزینه مناسبی برای ازدواج پیدا شود، اما افسوس که خودم را گرفتار کردم.

در تعدادی از این شبکه های اجتماعی عضو شدم و سرگرم گشت و گذار و مشاهده فیلم ها و کلیپ های آن بودم؛ هم برایم جالب بود و هم این که پسران دیگری به من پیام می دادند و قصد آشنایی با من را داشتند که با آنها ازدواج کنم در بین خواستگاران در فضای مجازی که به من پیام داده بودند و قصد آشنایی بیشتر داشتند پسری توجه مرا به خود جلب کرد و من نیز به قصد ازدواج و آشنایی بیشتر با او درخواست دوستی اش را پذیرفتم.

بهر روز که خود را مدیرعامل یک کارخانه معرفی کرده بود، داشت کم کم قسمتی از زندگی من می شد و هر روز در تلگرام با هم چت می کردیم و رابطه ما عمیق تر شده بود. چند ماه به صورت مجازی با او ارتباط داشتم. بهروز به من خیلی علاقه نشان می داد و خیلی مؤدبانه رفتار می کرد. به او علاقه مند شده بودم و می خواستم از نزدیک وی را ببینم. راستی یادم رفت بگویم بهروز اهل و ساکن استان دیگری بود، به همین دلیل تا آن زمان نتوانسته بودم او را ببینم. از او درخواست کردم به اصفهان بیاید. عکس او را دیده و پسندیده بودم، اما چون به او علاقه مند بودم، خواستم بیاید و حضوری همدیگر را ببینیم. بهروز نیز درخواست من را پذیرفت و به اصفهان آمد. آن دو روزی که در اصفهان بود با همدیگر به نقاط تفریحی شهر رفتیم و لحظات خوشی را سپری کردیم. با دیدار بهروز، علاقه من به او چند برابر شد و اگر قبلا روزی یک ساعت چت می کردیم بعد از آن روزی چهار، پنج ساعت چت می کردیم و تماس تلفنی داشتیم. بعد از آن دیدار چند بار دیگر نیز بهروز به اصفهان آمد و او را دیدم تا این که یک روز به من گفت برای مشکلات کارخانه اش به 40 میلیون تومان پول نیاز دارد و به محض دریافت وامش آن مبلغ را به من باز می گرداند. من که علاقه زیادی به بهروز داشتم از این که از من کمک خواسته بود خوشحال هم شدم بنابراین پس انداز و مقداری طلای خود را پس از فروش آنها به او دادم و چون به وی اعتماد داشتم هیچ ضمانتی از او دریافت نکردم.

بعد از مدتی به بهروز مشکوک شدم چون رابطه او با من کمتر شده بود تا این که دیگر جواب پیام ها و تماسم را نمی داد. آن موقع بود که فهمیدم هدف او کلاهبرداری بوده و از همان ابتدا هیچ علاقه ای به من نداشته است و پس از دستگیری اش مشخص شد تمام صحبت هایش دروغ بوده و نه تنها مجرد نبوده بلکه صاحب فرزند نیز بوده و شغل وی نیز کارخانه داری نبوده است.

اینها صحبت های دختر جوانی است که تاوان اشتباه و نادانی خود را داده و علاوه بر این که آبرویش در بین دوستان و فامیل رفته. دچار افسردگی و شکست عاطفی شده است. اشتباه او این بوده که مسیر خود را برای انتخاب همسر درست نرفته و سراغ فضای مجازی رفته که پر از دروغ و نیرنگ است؛ یکی از مهم ترین و سرنوشت سازترین تصمیمات در زندگی هر فردی انتخاب همسر است پس چرا جوانان امروز این تصمیم مهم را به جای این که با مشورت و کمک پدر و مادر انجام دهند خودشان و به کمک فضای مجازی انجام می دهند و نتیجه اش این است که یا در دام کلاهبرداران می افتند یا این که سرنوشت شوم طلاق و جدایی در انتظار آنهاست.